

نومان زیاده قیمت داشت توافق نمود و سارو خان (115) را با جمعیت
 شایسته همراه مقرر کرده حکم بنام حاکم خراسان برای مدد و کورمک
 مقرری آن سرزمین نوشته داده مرخص ساخت. پدر محمد خان
 بسارو خان گفت که بسبب ارضه بدنی مزاج من سرمای این ملک را
 بر نیدارد بظبران برای ماژندران که گرم سیراست خودم خواهم رفت -
 شما قتل محمد پسر مرا با خود گرفته باسباب زیادتی بمشهد رفته
 انتظار مرا بکشید که باهم آنجا ملاقات خواهم نمود - فاسم نبیره خود
 را همراه گرفته جریده برای استر آباد از بسطام سر بر آورده بمشهد
 رسیده بسارو خان که قبل از رسیدن بود در خورده گفت من برای
 سرور میروم بسبب کمی آب عبور ما و شما با لشکرازان راه خالی از
 تصدیح نخواهد بود - شما لشکر خود را باقی (116) خراسان فراهم آورده
 انتظار نوشته من کشیده هر جا بفویسم خود را برسانید - و بعد
 توقف پنجروز در مشهد باتفاق پسر و نبیره برآمده چون بسر رسید
 از راه بدخلی و سودا مزاجی با علی قلی خان حاکم مرو صحبت
 موافقت نموده او را از خود آزاده ساخت و سرور داخل ناشده بالا
 بالا روانه گردیده چهار فرسخی سرور فرود آمد - و چندی مقام نمازین
 سرور گردید - درین ضمن کفش قلیخان (117) که از امرای نامی و هواخواه
 او گفته میشد با صد دوسد سوار رسیده گفت که روش ازینکن

(115) ن - سارو خان •

(116) در بادشاهنامه هراة نوشته •

(117) در بادشاهنامه کفش قلیخان نوشته •

علی خطوط قدر آمیز مشتمل بر طلبیدن شما و اطاعت خود
 منبسته اند و دیگر ندانست افعال گذشته و الحاح قبول التماس
 فحال بسیار نمودند زنده حرف و نوشته آنها را مقرون بصدق ندانسته
 فهمیده قدم پیشتر باید گذاشت و فکر امتیصال آن طائفه بدسکال
 واقعی باید نمود که آنها در تمهید و تدبیر دستگیر و هلاک ساختن
 شما از شما ساعیترند - خان هم تصدیق قول او نموده قرار یافت
 که از الوس قلعاق جمعیت طلبیده خود را بقلعه میمند رسانده
 اول بتسخیر آن پردازند پس اول پسر خود را با فوج فرستاده دو ماه
 محاصره نمودند کاری نکشود و باز خود را رسانده کدو جهد تمام بگر
 برده یکماه دیگر صرف اوقات نمود - باوجود رساندن چهار نقب زیر
 حصار که سه نقب را محصوران بی برده فقیله با روت را دزدیدند
 و یک نقب را آتش دادند و بیست و پنج درعه دیوار پرید - چون
 در همان اوان فوج پادشاهی تعیین نموده بهادر خان بمدد قلعه دار
 رسید شاهمان بیگ قلعه دار نیز با مردم دیگر از قلعه برآمده وقت
 یورش برانها تاخت و حمله های نمایان آوردند کاری نتوانستند ساخت
 بلکه نذر محمد خان باجمعی زخمی گردید - درین ضمن خبر
 رسیدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با مواکب کواکب شمار انتشار
 یافت و نذر محمد خان برگشته طالع دل و حوصله باخته بناگامی
 از پای قلعه برخاست - و متصل خبر شنید که بهادر خان باستقبال
 پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از بلخ برآمده و مزاج گویان
 مصلحت دادند که اگر درین وقت خود را بطریق پلغار بیای تخت
 بلخ برسانند اغلب که مردم اندرون شهر و هواخواهان اطراف معاونت

نمایند و تسخیر بلخ با ساسی میسر آید - نذر محمد خان ابتداء گوش
 باین مصلحت خام نداد آخر کار قرار بران یافت که قتل محمد
 پسر خود را با فوج و جمیع مردان هم مصلحت بطریق یلغار باران
 تسخیر بلخ روانه سازد - اگر قتل محمد بمردن و کومک هوا خواهان
 اندرون و بیرون مستظهر گشته نذر محمد خان را بطلبد خود را
 برساند و قتل محمد را با مردم کار طلب روانه ساخت بعد
 روانه شدن باز رایها برگشت و همدمان گفتند درینوقت
 پسر خود را با جمعیت بامید از بکل منافی پیشه از خود جدا
 ساختن از آئین خرد دروست اغلب که قتل محمد را همان
 همراهان از راه پیش برده وسیله پیش آمد ترقی خود دانسته او را
 بخوشی و ناخوشی تحفه راه آورد نزد عبد العزیز خان ببرند یا نزد
 پادشاه محمد اورنگ زیب رجوع آرند - نذر محمد خان نیز ازین کلمات
 هوش افزا نظر بر مال کار نموده خواست پسر خود را برگرداند و
 خواجه عابد نام را که همدم و همراز پدر و پسر بود برای برگرداندن
 قتل محمد روانه نمود بعد که خواجه عابد بقتل محمد رسید و
 همراهان او برین معنی اطلاع یافتند گفتند که چون دولت از
 نذر محمد خان رو تافته از برگشتگی طالع مردم رسواس و هراس
 تازه در دل او راه می یابد و هر لحظه فکر و اندیشه باطل در خاطر
 میگذرد صلاح دولت درین است که خود را نزد برادر گل رساند
 شریک دولت و گنج بی رنج او باشند قتل محمد این
 مصلحت را بگوش بند نبوش شنید همراهان را در مراجعت
 و رغبت مختار ساخت اکثر رفانت نمودند درین ضمن قریب

دوازده هزار سوار المانیان بمرداری محمد بیگ قلماق بقتل محمد در خورده ظاهر ساختند که عبد العزیز خان فوج عظیم برای طلب شما که هر جا بایند و بهر صورت که دانند بمشورشی و ناخوشی شمارا نزد او به برند تعیین نموده و ما هم بهمین خدمت ماموریم رفیق او گشته باعزاز و احترام تمام نزد عبد العزیز خان تحفه بردند و عبد العزیز خان استقبال نموده بکمال برادر نوازی سلوک مرعی داشته گرد غربت از روی او رفت - پادشاه زاده محمد اورنگ زب بعد رسیدن پیشاور موافق حکم سه ماهه بهمه بندهای پادشاهی نقدی و جاگیر دار بدستور سابق رسانده از آنجا کوچ نموده اوائل اردی بهشت داخل کابل شده سه روز آنجا توقف نموده مردم آنجا را نیز از رساندن مساعدت فارغ ساخته باخود گرفت و باتفاق امیر الامرا پیشتر مرحله پیمای گردید بعده که داخل دره شدند خلیل بیگ از کهمرد خود را رسانده حقیقت را ظاهر ساخته باز برای تحقیق و پاک نمودن راه مرخص گردید با وجود پانصد سوار با او پیش نبودند و فوج ازبکیه که در اطراف غارها هزارها در کمین انتظار شکار بودند ناگهان بروتاختند و او مردانه و اربانها مقابل نمود عجیب زد و خورد بمیان آمد و جمعی از هر دو طرف گشته شدند و باوجود غالب آمدن ازبکیه آن قدر استقامت ورزید که بعد رسیدن خنجر بهاد شاهزاده فوج کوسک بار رسید و ازبکان فرار نمودند روز دهم ما باین راه خبر رسید که ازبکیه و المانیان بسیار دوسه فوج نموده در اطراف کمین گاهی قلب دارند پادشاهزاده بانسیر الامرا پیغام نموده که باهتمام فوج هر اول پرداخته از دست برد مفسدان خبردار

باشد و آن روز هر جا که نشان از بکیه پیدا می شد نهشته گلوله تفنگ و تیر می گردید و مقابل قائم نتوانستند شد روز دیگر که از تنگنای دره گذشتند جوق جوق از یک از هر طرف نمودار شده آغاز شوخی نمودند و جمعی از مردم پیش و اطراف لشکر را زخمی ساختند و تمام منزل جنگ گدان میرفتند از هر طرف که بر آنها حمله می آوردند فرار نموده باز از طرف دیگر نمودار می شدند وقت رسیدن بمنزل و فرود آمدن نیز دست و پای بسیار زده آخر روز مفقودالامر شدند وقت شب با امیرالامرا خبر رسید که قتل محمد با ۵ هزار سوار از یک فردا مقابل لشکر پادشاهی خواهد شد و دو فوج پنج پنج هزار سوار از یک هر دو طرف او دارند امیرالامرا از شنیدن این خبر با سرداران مصلحت نموده جمعی از بهادران رزم طلب را با سرداران کارزار دیده و میدان هوش ربا و کوس و کرنای خروش افزا همراه داده چهار پنج فوج مقابل آنها مقرر و تعیین نمودند و فوجها هر طرف گروه گروه با دبدبه و شکوه بخانهای کمان در آمده شمشیر کشان جوشان و خروشان از یک جوان و نعره زنان اسپها بجوان در آوردند و هر طرف که اثر سیاهی آن گروه ظاهر میگردد هدف تیر و سنان مبارزان معرکه رزم و جلالت میباشند و مردم جوق جوق فوج پادشاهی با تیغهای آخته اسپ تاخته بمدد همدیگر میرسیدند و از یک بی شمار قلیل و اسیر گردید آخر روز بهزیمت آوردند و چند گروه فوج پادشاهی تعاقب نمود و ترده سرداران دران روز نزد پادشاه زاده بسیار مستحسن افتاد و آفرین نمودند .

چون خبر واقعه اصاله خان که اختیار مقدمات ملکی و

جهانی بلخ باو واگذاشته بودند بعرض رسید بسیار افسوس نمودند و بر جوانی و کاردانی او تاسف زیان بر زبان آوردند و خلیل الله خان برادر اعانت خان از شنیدن حادثه چانگاه برادر عنان طاقت از دست داده اتماس استعفای منصب و ترک علائق دنیوی به بیان آورد هر چند در تحلی او کوشیدند فائده نه بخشید و منزوی گردید این معنی نیز بر ملال خاطر پادشاه حق شناس و پادشاه زاده و الانزاد افزود و دیگر و اماندگان او را بانواع عنایات معزز ساختند .

سلخ ربیع الاول حضرت اعلی داخل دارالملک کابل گردیدند درین سال سعد الله خان و اسلام خان صوبه دار دکن بانتهای ترقی دولت رسیده هریک بهایه هفت هزاری هفت هزار سوار که بر او رومی درازده هزار سوار باشد رسیدند و مورد دیگر عنایات گردیدند - ذوالقدر خان را که دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار بود پانصدی پانصد سوار اضافه داده پانزده لک روپیه خزانه همراه او روانه بلخ ساختند - پادشاه زاده محمد شجاع از بنگاله رسیده ملازمت نمود پادشاه زاده محمد مراد بخش که با وجود بحالی منصب لغایت حال از مجرا ممنوع بود بموجب حکم باستقبال برادر رفته همراه محمد شجاع تسلیمات عفو تقصیرات نمود - از واقعه دارالمطنت بعرض رسید که سید جلال بخاری صدرالصدر بر روضه جنان شفاقت - راجه جیسنگه را اضافه هزار سوار و خلعت و جواهر عطا نموده بیعت لک روپیه بجهت متعینه بلخ همراه داده جمعی از راجپوتان با نام و نشان باو تعیین نمودند روانه ساختند - چون عبد العزیز خان از شنیدن ورود موکب افواج

پادشاهی نوج گران شایسته با مصالح کارزار بسرداری بیگ اوغلی خان
 که از سرداران نامی توران بود برای مقابله پادشاه زاده محمد اورنگ
 زبب بطریق هر اول ساخته روانه ساخت و تاکید برای گذشتن از آب
 آمون نمود و خود نیز به تهیه برآمدن بالشکروگران پرداخت بهادرخان
 برین خبر اطلاع یافته رام سنگه را در بلخ گذاشته خود بانوج شایسته
 بقصد استقبال و سر راه غنیم گرفتن که هر کدام اول اتفاق افتد برآمد
 و کنار پل نذر محمد خان بی آنکه با ازبکیه ملاقات رودد ملازمت
 پادشاه زاده نمود و غره جمادی الاولی پادشاه زاده بلخ رسیده اندرون
 و بیرون قلعه را که به پنج کوه دوره قلعه به پیمودن در آمد ملاحظه
 نموده بیرون شهر فرود آمدند - درین اوان خبر رسیدن دو نوج گران
 عبد العزیز خان بسرداری قتل محمد و بیگ اوغلی خان بسرحد
 بلخ انتشار یافت پادشاه زاده بعد از بندوبست ضروری که اکثر شرفا
 و اعیان بلخ که بخاندان عبدالعزیز خان رشته قرابت داشتند و اولاد
 خواجه پارسا و دیگر نجیبان را که بودند بانواع لطف و انعام نواخته بعضی
 را که گمان نفاق بآنها بود بحسن تدبیر با خود گرفته مادهو سنگه و
 زوزتن را با شمشیر خان برای حراست قلعه بلخ گذاشته تنخواه سه
 ماهه مردم را تقسیم نموده در سه روز از همه کاروبار فراغ حاصل
 کرده باهتمام فوج بندی پرداخته بهادر خان را مع همراهان هر اول و
 امیر الامرا را برنغار و سعید خان را جرنغار نموده کوچ فرمودند
 و برای احتیاط راهها و بستن پل بر سر معبرها مردم کار دیده
 تعیین ساختند بعد که بموضع تیمور آباک رسیدند از شنیدن آوازه
 غنیم که بمسافت قریب فرود آمده بودند لشکر به ترتیب فرود آمده

دیگر وقت سوار شدن که بهادر خان و امیر الامرا برای افتاده بودند از هر طرف فوج ازبکیه و المانیان نمودار گشته یکبارگی خود را تا اردو رسانده شوخی از حد گذرانده از اطراف هجوم آوردند بهادران رزم جو و دیگر مبارزان از هر طرف خبردار گردیده گرم پیکار گشتند و امیر الامرا و بهادر خان را در راه بآن گروه اتفاق نبرد عظیم افتاد و خبر بپادشاه زاده رسید راجه ستر سال و اله دردی خان بمدد مامور گردیدند و ازبکیه اطراف سعیدخان را که بسبب عارضه بدنی در خیمه خود بود فرو گرفتند و سعید خان با ضعف بدن بمقابله و مقاتله آنها پرداخت و هر طرف آتش قتال و شعله جدال زبانه برکشید و بزبان توپ و تفنگ و غریبن بان آتش فشان خبر مرگ بگوش هوش باختگان می رسید و هر بار که از زمین و یسار سه چهار هزار سوار ازبکیه و المانیان خونخوار چون سیل دمان رسیده حمله می آوردند بعد از آن که جمعی طعمه تیر پران و تفنگ سوزان میگردیدند رو بفرار آورده باز بشوخی نمودار می شدند و بچستی و چالاکي باعث هلاک بعضی بندهای پادشاهی میگردیدند بهادر خان از بکن مقابل خود را از پیش رو برداشت و بهادران فوج امیر الامرا قبل از رسیدن کومک چپشله های مودانه بکار بردند و بسیاری از بکن بی باک را مقتول و زخمی ساختند و هزیمت داده تا دیر سرداران رساندند و چند اسپ یا اسپ خاصه قتل محمد بدست آورده برگشتند چون سعید خان بعلمت ضعف بدن خود بر اسپ سوار نتوانست شد بخشی نو با چهار صد پانصد سوار مقابل آن جماعه شده بعد از کشته شدن جمعی از همراهان مغلوب گشته باحاطه آنها در آمد سعید خان

لطف الله خان و خانه زاد خان هر دو پسر خود را بکومت تعیین نمود هر دو مبارز پیشه داد شجاعت داده بعد بکار آمدن بعضی از جان بازان زخمهای تیر برداشته از پدر کومت طلبیدند - سعید خان چون شیر غران نعره زنان خود را رسانده با کمال ضعف و فائقه چند از یک اجل رسیده را که بران جوانان زخم رسیده هجوم آورده بودند بذات خود بشمشیر جان ستان از پای در آورد و رستخیز عظیم و زد خورد عجیب بمیان آمد - درین حال پای اسپ سوازی سعید خان بر مفاک فرو رفت و زخمی بسعید خان رسید که از زمین بر زمین میل نمود و با وجود که دو سه دیگر بآن بهادر دل شیر نبودن رسید باز برخاسته سه چهار حریف مقابل را از پا در آورد و در همان آن که لطف الله خان متوجه مدد پدر گردید از رسیدن تیرهایی جان ستان که پیایی بسرو سینه او میرسید از پشت اسپ بزمین نا رسیده بعالم دیگر واصل گردید خانزاد خان نیز بعد تردد نمایان بزخمهایی بیکران از اسپ افتاد بعده که خبر تسلط ازبکیه پادشاه زاد تهمتن توان رسید • • بیست •

تهمتن بشورید زمین آگهی • بجنابان دیهیم شاهنشاهی

بتعجیل تمام رخ فیل سواری خود را بآن طرف گردانده با سوار و پیادگان توپخانه جهان آشوب و فوج جلوی خاص بقصد تاختن اسپ سواری بران ازبکان جفا پیشه و برهمزدن بساط هجوم آن مدبران بمدد خان مغلوب متوجه گردید و غلغله کوس و کرنا بر چرخ برین پیچید - فوج ازبکیه بشوخی تمام جلوریز بمقابله پادشاه زاد عدو مل رسید و نعره صف ربائی مبارزان جانباز از هر طرف

بلند گردید •

• بیت •

شد آن لحظه هول قیامت عیان • بگردون برآمد نفیر و فغان
 سپاهی چو دریای جوشان بجنگ • همه تیز کرده به بیداد جنگ
 همه جنگ را تنگ بسته میان • بگردون هر آورده گرز گران
 پادشاه زاده که همیشه در سرکه رزم آئین سر رشته بزم را از دست
 نداده هر وقت رای سلیم را کار میفرمود فرمود که دوغیل صفت
 کوه شکوه شیر صولت را پیش قدم فوج ساخته بهمقدمی بهادران
 صف شکن بران گروه درانند و از اطراف مبارزان یک تاز تاخته از
 بلند ساختن شلک تریخانه غلغلۀ عظیم و شورش سراپا بیم در دل
 و جان از بکان عاقبت و خیم اندازند و بعد کشته شدن و زخمی
 گردیدن بسیاری از بگن رو بفرار آوردند درین ضمن نوکران عمده سعید
 خان فرصت یافته خود را رسانده سعید خان را با هر دو پسر از
 میدان کار زار برداشتند خانزاد خان که هنوز رمقی درو باقی بود
 با اشاره و لکنت زبان از احوال پدر استفسار نموده بتفارت یک پسر
 در نوز سفر اخوت گردید - حاصل کلام از اول روز تا شام بهادران
 با نام و ننگ دران جنگ های جلالت دادند و بسعی پادشاه زاده
 غم نصیب آخر روز آن جماعه رو بفرار آوردند اما بسبب آنکه مابین
 هر دو فوج چندان مسافتی نبود از ملاحظه باز گشت و شبی چون
 آوردن بسیاری از سرداران بالای فیل و اسبان طلایه گنان شب را
 بصبح رساندند و روز دیگر امیرالامرا معروض داشت که صلاح دولت
 درین است که حصم را فرست نداده بر نگاه آن جماعه تاخته
 گوشمال واقعی داده آید و از سر نو ترتیب فوج نموده بهیر خود را

بر اچھوتان شجاعت نشان سپرده بر بنگاه و مقابلت مخالفان روانه شدند - نزدیک بنگاه نرسیده که فوج فوج از کبک به آراستگی تمام اسپ تازان در برابر فوج پادشاه زاده جلوه گزین رسیدند بشوخی پیش آمدند و بضرب گول و بان و تیر و شمشیر بهادران جانباز جان بباد فزادند باز حمله می آوردند و آدم بسیار از مردم پادشاهی نیز از صدمات تیورازان آنها بکار آمدند - درین ضمن لشکر از کبک سه فرج شده دو فرج مقابل سرداران یمن و یسار پادشاه زاده آمده صدای داروگیر بلند ساخته طرف خود مشغول نمودند - و فرج سنگین سوم مقابل بر سر هراول تاخت و آن هر دو فرج نیز با هم اتفاق کرده ۵۰ دوازده هزار کمان دار یکبار بخانههای کمان در آمده آن واحد امان داده قبرازان عجب نمودند و جمع کثیر را کشته و زخمی ساختند داروخته توپخانه و دیگر بهادران شیر شکار به پیکار آن جماعت خونخوار در آویخته داد تهوری داده سینها را سپر بلا و هدف تیر آنها ساخته بجهلهای پیدایی آن جماعت با از مقابل برداشتند - درین آوان بیگ اوغلی سردار دیگر با فوج تازه رسیده آن گریه هزیمت یافته را نیز برگردانده و از سرنو بازار کلزار گرم ساختند و فوجی بر سر راه هراول گذاشته باقی فوج رو بروی امیر الامرا رسیده چند هزار تیر یکبار از خانه کمان بجارش آوردند امیر الامرا با همراهان مقابل هجوم و تیرباران آن قوم شوم بودند ذوالفقار حیدر کرار ثبات قدم ورزیده کوشش و کشش بسیار نمود اما نزدیک بود که از آن نیدستان بلا چشم زخم بفوج امیر الامرا رسد - درین حالت پادشاه زاده نامدار با فیضان شیر شکار و فوج هدومال بمقدم رسیده با عرض

تقویت دل بهادران نبرد جو و مبارزان پلنگ خو گردید و در طرفه العین جمع کثیر از بکیه را طمعاً گولک تفنگ و تیغ و سنان ساختند و تفرقه تمام در جمعیت آنها راه یافت - و دران وقت پادشاه زاده از راه منصوبه یازی جمعی از سرداران راچپوتیه را بر سر بنگاه از بکیه تعیین و روانه نمود - چون آن جماعه بران اطلاع یافتند تزلزل تمام در تفرقه خاطر آنها افزود و کارزاری که بهئیت مجموعی می نمودند بجنگ بگریز مبدل گردید و برخی بگاهدائی بنگاه از عرصه کارزار رو تافتند و افواج پادشاهی بتعاقب تاختند و هزیمت عظیم بر فوج از بکیه روداد و اسباب و خیمه بسیار بدست سپاه هندوستان افتاد و چند هزار نفر از رعایا و مردم لشکر که بدست و اسیری آنها در آمده بودند خلاص گردیدند - روز دیگر خبر رسید که قبیل از هزیمت یافتن ازبکن عبد العزیز خان فوج گران بسرداری سبحان قلی برای تاخت بلخ تعیین نموده بود قتل محمد و دیگر سرداران هزیمت خورده خود را بآنها رسانده اراده تاخت بلخ دارند - پادشاه زاده از استماع این خبر متوجه بلخ گردید و مابین راه دو سه جا بآن گروه مقابله و نبرد واقع شد و جنگ و رستخیز عظیم روداد و هرگاه کار و عرصه کارزار بر فوج پادشاهی تنگ میگردد پادشاه زاده و امیرالامرا خود را بکوملت میرساندند - و مکرر کار بجائی رسید که پادشاه زاده و علیمردان خان بذات خود بکارزار پرداختند و بحسب بسیار لشکر و اردو از شر هجوم آن گروه شرم محفوظ ماند - دریندول خبر رسید که عبد العزیز خان خود با باقی فوج رسید، بلشکر خود پیوست و قرار داده که در لشکر او نفازه نفوزند و خود در قول نداشت و نشان و

علامت سر فوجی با خرد نگاه ندارند - بعد رسیدن عبد العزیز خان تعداد لشکر از بکیه از اندازه شمار و قیاس گذشت و چون مور و ملخ در دشت و صحرا پراکنده گردید و جنگ و محاربات که در هر منزل و هر روز رو میداد اگر بتحریر آن قلم را رنجه دارن باعث مصل مستمعان و مطالعه کنندگان خواهد گردید - حاصل کلام هر روز جمعی از هر دو فریق کشته و زخمی میگردیدند و هرگاه بر فوج پادشاهی از بکن زور می آوردند پادشاه زاده بفریاد و کومک میرسید - روزی عبد العزیز خان هفت فوج با سرداران کارزار دیده مقرر کرده از هر طرف بر افواج پادشاهی هجوم آوردند از آن جمله یادگار بیگ که میر توزلت و میر شمشیر قدیم الخدمات نذر محمد خان بون از شجاعان یکه بهادر گفته می شد با دوسه هزار سوار یکه تاراسپ تاخته شمشیر آخته برابر امیر الامرا رسید و هیچ نمانده بود که باعث قطع شجر حیات آن سپه سالار گردد امیر الامرا برابر او شمشیر از نیام بر آورده حمله آور گردید و بمدد طالع دون مان تیموزی حریف را زخمی و دستگیر ساخت - بعد که نوز پادشاه زاده حاضر آوردند پادشاه زاده بر امیر الامرا آفرین گفته در بغل گرفته یادگار بیگ را بشفاعت امیر الامرا تسلیم عفو تقصیرات فرموده امیدوار عنایات و بندگی پادشاهی ساخت - روز دیگر از بکیه بهیئت مجموعی سوار شدند - و محاربه جهان آشوب و کارزار عظیم بمیان آمد و دو دریای خرون بهم پیوستند *

چو شد روبرو هر دو قلب سپاه * کشیدند شمشیر در رزم کلاه
 دو لشکر در آمیخت با تیغ و تیر * بگردون در آمد صدای نفیر

آن روز غلبه از بکيه بجائي رسيد که سه چهار هزار سوار جلو ريز داخل
 لردو شده چون سيل دمان خود را بکار خانجات رسانده چندين
 قطار شتر پر از بار سرکار پادشاهي و بعضی امرا و صرافه بازار پيش
 انداخته روانه شدند و زن و فرزند بسيار مردم لشکر بدست آوردند -
 امير الامرا خبر يافته از عقب شتافته بذات خود آن روز تردد جانبازي
 که انتهای شرط جلادت و تهوريست بکار برده بعد کشته شدن جمع
 کثير از طرفين چند قطار شتر کارخانجات پادشاهي و اکثر امرا را
 برگرداند اما نقصان و خرابي بسيار بمردم بازار و سپاه رسيد .
 ديگر از جمله منصوبه سازي پادشاه زاده که در وقت غلبه
 جنگ بکار برده شده می نگار که روزی در عين گرمي کارزار و
 هنگامه داروگير خبر رسيد که شادمان بيگ و محمد طاهر خراساني
 که آخر صف شکن خان شده بود از تعلقه تهاغه خود بکومک می
 آمدند قريب دو هزار سوار از بکيه سر راه آنها در مکن قلب گرفته
 محاصره نموده کار بر آنها تنگ آورده اند و سواي دو صد بندر قچي
 و کماندار که استقامت ورزیده مانده اند ديگر اميد مدد و کومک
 نمانده و اغلب که آنها کشته شوند پادشاه زاده از شنيدن اين خبر
 جمعی از فوج خاصه خود و امير الامرا که بصد دو صد سوار
 نمی رسيدند با علامات و نشان سواري خاصه بمدد آن جان باختگان
 روانه ساخت از بکن از ديدن و شنيدن آوازه رسيدن سواري خاصه
 پادشاه زاده رو بگريز آوردند و شادمان بيگ و محمد طاهر نزد
 پادشاه زاده جان سلامت رسيدند - کوتاهي سخن آنکه تا هفده
 هجده روز آدم واسپ از نبرد نياسود و حکم شده بود که نان و

طعام بلایي میدان پخته بمردم خاص و بهرکه می رسید فراخور قسمت می رساندند و نانی بیک روپیه و دو روپیه و آب بشرح ایضا بفروخت می رسید و بکسی نمی رسید در هیچ تاریخ و داستان مسازبات پادشاهان سلف چنین کاری که باین امتدادگشک و دران اغراق و مبالغه سخن را دخل نباشد به نظر نیامده و آنچه شرط سرداری و بردباری و کار فرمائی و خود بنفس نفیس متوجه رزم گشتن از پادشاه زاده و امیرالامرا علی مردان خان برفاقت بعضی امیران جان نثار بظهور آمده عقل در احاطه غور آن متروک است و به ثبوت پیوسته که از یک ملک و بیست هزار سوار از بلک و المانیان کم نبودند و سرداران ازبکیه بشجاعت و جلالت و حوصله نباختن در غلبه خصم که از پادشاه زاده ملاحظه نمودند انصاف داده میگفتند که اگر با این لشکر ما چنین سردار زماقت نماید تا روم و شام بدستور امیرتیمور از سر نو به تسخیر میتوان آورد - القصة اگرچه عبدالعزیز خان و سرداران دیگر عاجز آمده دست از جنگ کشیده بودند اما اطراف فوج هندوستان را داشتند و فی الحقیقت اسپان و سواران هر دو طرف فوج را طاقت حرکت نمانده بود - و چون درین سابقین شهرت یافت که پادشاه اراده بخشیدن تقصیر و ملک و مال به نذر محمد خان دارند عبدالعزیز خان یکی از نوکران عمده را نزد پادشاه زاده فرستاده پیغام داد که شنیده می شود که مرکز خاطر پادشاه حق شناس عدالت اساس آن است که ولایت بلخ را باز به نذر محمد خان تحلیم نمایند درین صورت سبحان قلی خان که پسر رشید نذر محمد خان

است و نسبت به پدر رعیت پرور و آباد کار واقع شده و من هم او را فرزند خوانده بخطاب قلیچ خان مخاطب ساخته ام امید وارم که این ولایت بدو مرحمت شود و پای نزع و خونریزی مسلمانان از میان برطرف گردد - پادشاه زاده در جواب گفت که بدون حکم پادشاه من جواب این نمیتوانم داد - بار دیگر که سواد بلخ نزدیک رسیده بود عبدالعزیز خان پیغام داد اگر پادشاه زاده اینجا فرود آمده بیاسایند می خواهم که بیگ او غلی خان و یلنگ توش را بخدمت پادشاه زاده برای بعضی پیغام بفرستم پادشاه زاده جواب داد که شهر نزدیک رسیده در آنجا که نزول واقع شود هر کرا دانید بفرستید - ازین آمد و رفت پیغام آوازه مصالحه نمودن در لشکر انتشار یافت - و لشکر هیچدم جمادی الاولی در ظاهر سواد بلخ نزول فرموده سه مقام نمودند - و از لشکر عبدالعزیز خان ازبکجه و المانیان اسپان و مادیان برای فروختن در اردوی پادشاهی می آوردند پادشاه زاده آنها را خالی از ماده قدر نمیدانست لهذا کوتوال اردو را فرمودند که ازبکجه را از آمدن در اردو و خرید و فروخت مانع آیند تا بر اسرار لشکر اطلاع نیابند - و قرار بر آن یافت که شاه زاده محمد سلطان را با بعضی امرا و مردم زخمی در بلخ گذاشته جریده گشته بالشکر عدد مال بگوشمال ازبکان بدسگل پردازند - از شهرت این خبر المانیان و اکثر ازبکجه که مراجب و وجه قوت حلال و کسب مال آنجماعه یغمان نمودن است و درین جنگ هیچ چیز از وجه تاراج عائد آنها نگردید بلکه اکثر اسباب و مال اندرخته سابق بباد فنا و تاراج دادند از عبدالعزیز خان جدا و متفرق گشتند و فرج فرج رو باند جان و بخارا آوردند -

ناچار عبدالعزیز خان از حوالی بلخ برخاسته بعضی جاها را تاراج و تاخت کنان منزل اول روز از ملاحظه شبخون فوج هندوستان بیست کروزه طی نموده از آب آمون گذشت *

اگرچه در شاه جهان نامه بتعین تعداد افواج از بکینه و المانیان نوکر و غیر نوکر که از اطراف بامید تاراج و غارت نمودن لشکر هندوستان زیاده از شمار فراهم آمده تا روزی که پای مصالحه در میان آمد در افزایش بودند و لشکر پادشاهی واقعی نپرداخته اما در واقعات بابری درج است که در محاربه که میان عبد الله خان والی توران و شاه طهماس رو داده بود سپاه توران از یک لک و پنجاه هزار سوار کم نبود و فوج قزلباش بچهل هزار سوار نمی رسید و مردم کهن سال کار زار دیده که در هر دو فوج بودند می گفتند که لشکر همواره عبد العزیز خان زیاده ازان فوج بنظر می آمد - بهر حال آنچه تحقیق شده بزبان خامه میدهد که از یک لک بیست هزار سوار کم نبودند و فوج پادشاهی آنچه همراه محمد مراد بخش تعیین شده بودند پنجاه هزار سوار بودند و همراه محمد اورنگ زیب هر چند که زیاده از پنجاه هزار سوار مقرر شده بودند اما بسبب زود رسیدن پادشاه زاده و دیر رسیدن بعضی را جیهوتان جمعیت همراه پادشاه زاده بوسی و پنجاه هزار سوار موجودی نمی رسید *

چون در خاتمه جلد ثانی تاریخ شاه جهان نامه که مراد از آخر سال بیستم از جلوس باشد در ذکر کمیت منبذاران جا گیردار و نقدی و تالیفان و جمع دامی صریحات بزبان خامه داده به تبعیت آن کلمه چند ازان بر صفحه بیان می آرد لغایت سال حال از

دویستی منصبدار تانه هزاری جاگیردار هشت هزار منصبدار از سائر جاگیرداران و نقدی بودند سوابی آن نقدی توپخانه واحدی هفت هزار سوار که جمله پانزده هزار باشد و یک لک و هشتاد و پنج هزار تابین که تمام بدولت سوار میرسید - آنچه از روی دفتر ثبت گردیده جمع دومی بیست و یک صوبه هندوستان لغایت سنه بیست جلوس صاحبقران که باز کم و زیاد شده باشد بدین تفصیل :

صوبه دارا الملک دهلی - یک ارب دام

صوبه دار الخلفه اکبرآباد - نود کرور دام

صوبه دار المملکت لاهور - نود کرور دام

صوبه اجمیر - ششت کرور دام

صوبه دولت آباد - پنجاه و پنج کرور دام

صوبه برار - پنجاه و پنج کرور دام

صوبه احمد آباد - پنجاه و سه کرور دام

صوبه بنگالا - پنجاه کرور دام

صوبه اله آباد - چهل کرور دام

صوبه بهار - چهل کرور دام

صوبه مالوا - چهل کرور دام

صوبه خاندیس - چهل کرور دام

صوبه اردن - سی کرور دام

صوبه تلنگانه - سی کرور دام

صوبه ملتان - بیست و هشت کرور دام

صوبه اردیسه - بیست کرور دام

صوبه کابل - شانزده کرور دام

صوبه کشمیر پانزده کرور دام

صوبه تپه - هشت کرور دام

صوبه بلخ - هشت کرور دام

صوبه قندهار - شش کرور دام

صوبه بدخشان - چار کرور دام

ولایت بکلانه دو کرور دام

ذکر سوانح سال بیست و یکم از جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و هفت هجری

در آغاز سال بیست و یکم غره جمادی الاخری بدستور هر سال بزم جلوس منعقد گردید و عالمی از امرا و اعلی و ادنی ذکور و اناث بغیض رسید - از شنیدن اخبار بی اعتدالی از بکن که باراد فاسد در طرفی از اطراف بلخ و دیگر بلاد آن ضلع چون سوز و ملخ فراهم آمده در خرابی ملک رعایا میکوشدن پنجم شهر مذکور پادشاه زاده محمد مراد بخش را بطریق کرمی برای تنبیه آن قوم مرخص فرموده از عطای خلعت و دیگر عنایات مفتخر ساختند - درین ضمن بعضی رسید که افواج از بکده از راه خطا و اراده باطل باز آمدند و نذر محمد خان عازم حضور گشته - چنانچه عریضه او مشتمل بر التماس عفو تقصیرات و طلب استمالت نامه رسید - یازدهم شهر مذکور پادشاه زاده محمد مراد بخش را از رفتن بلخ موقوف فرموده حکم مراجعت صادر نموده بصوبه کشمیر مرخص ساختند - و خرد از کابل اوائل رجب سمت پنجاب باراد

دارالخلافه کوچ فرمودند - تودرمل امین و فوجدار سهرند را بر
 حسن خدمت پانصدی اضافه و خطاب راجه مرحمت نمودند
 که از اصل اضافه دو هزاری دو هزار سوار باشد - نجابت خان که در
 رسیدن حضور بموجب حکم درنگ نموده بود بعد رسیدن حضور
 مامور گردید که ملازمت ننموده بکابل برود - بعد عبور از آب انک
 پادشاه زاده دارا شکوه از لاهور آمده ملازمت نمود - یک قطعه
 الماس بوزن صد رتی قیمت لگ رویه مع خلعت و اسپان عنایت
 فرمودند - عبد الرحمان و دیگر فرزندان نذر محمد خان همراه پادشاه
 زاده ملازمت نموده مورد عنایات گردیدند - نوزدهم شوال بلاهور رسیده
 زیاده از دوسه مقام ننموده متوجه دارالخلافه شدند - چون بعسکری
 رسیدند از واقعه دکن بعرض رسید که اسلام خان صوبه دار دکن
 ودیعت حیات نمود - بسادات خان برادر او که قلعه دار دولت آباد
 بود محمد اشرف که نیابت برهانپور داشت و محمد غیاث (118)
 و دیگر فرزندان موافق رتبه و پایه اضافی مرحمت فرمودند و اموال نقد
 و جنس بوارثان معاف نمودند - و بشه نواز خان صوبه دار مالوا حکم
 رفت که تا رسیدن صوبه دار خود را بدولت آباد رسانده از بندوبست
 آنجا خبردار باشد - از عریضه نذر محمد خان بعرض رسید که قبل از
 رسیدن حضور قلعه میمنه بار عطا شود - فرمودند که بعد حصول
 شرف ملازمت رعایت خاطر خواء به از درخواست او نموده
 خواهد شد - درین اوان محمد قاسم نبیره نذر محمد خان که

(نذر محمد خان) بسبب وسواسهائي بيجا فتح اراده حضور نموده عريضه مشتمل بر عذر عارضه بدني نوشته همراه او ارسال داشته بود رسیده ملازمت نمود - از آنکه خرج صوبه بلخ زياده از مداخل مکرر بعرض رسیده بود و نظر بر فساد ازبکان که هر سال چندین هزار مسلمانان طرفين بقتل می رسيدند ترحم بحال نذر محمد خان نموده بلخ (119) را بدستور سابق باو بخشيدند - و احکام مشتمل بر برخواسته آمدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب و ديگر قلعه داران صادر فرمودند - گویند چهار کرور روپيه بخرج مهم بلخ و بدخشان آمده بود و آنچه مردم از هر دو طرف کشته شدند و مال رعایا مع ناموس بباد فنا رفت حساب آن خدا بهتر میداند - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب چهار دهم شعبان از بلخ کوچ فرموده وسط رمضان چون بيکي از دهنهای دره رسیده منزل نمودند شمشير خان که به کهي رفته بود هفت هشت هزار سوار از بلخ چهار طرف شمشير خان قور گرفته هدای داروگير بلند ساخته شتر و گاو بسيار متصرف شدند و جمعي کشته و زخمي گردیدند - بهادر خان بمدد شمشير خان رسیده از بلخ تهاکه نجات داد - و تا رسيدن غور بند سه دفعه بآن طائفه مقابله و مقاتله صعب رو داد و هر بار جمع کثیر از طرفين کشته و زخمي شدند - بعد رسيدن غور بند تهاکه آنجا قائم نموده ده لک روپيه خزانه که آنجا موجود بود همراه گرفته روانه شدند - و روز گذشتن از دره غور از قوم

هزاره هزاران بر لشکر بادشاهزاده ریخته موجب نایره قتل و جدال بر
افراختند مال و اسباب بسیار هر چه بدست آمد تاراج نمودند و حال
بر تمام فوج و سرداران تنگ گردید و کار بجائی رسید که بر خزانه
بمختند و بهادر خان خود را رساند و مردم زیاد پادشاهی کشته زخمی
گردیدند - و تا یکپاس شب صدای دالر و گیر بلند بود و امید نجات
محال می نمود - ذوالفقار خان و نور الحسن (120) که همراه خزانه
بودند چپقلشهای رستمانه نمودند - و با رجوع زخمی شدن هر دو سردار
داد مردمی دادند آخر بمذک اقبال پادشاهی از آفت دست برد
آن جماعه خزانه محفوظ ماند - بکوتل هندوکش که رسیدند از تنگی
راه و برف و یخ سر راهها بار بردار بسیار تلف شدند و هر جانور که
افتاد لگدکوب آدم و چهار پا گردید و هر سوار و پیاده که از پا در
آمد باز فرصت برخاستن نداشت - بهر حال اگر چه بادشاه زاده
ارائل شوال بکابل رسید اما چون بهادر خان زده و ذوالفقار خان
و خوانچه حسن با خزانه عقب مانده بودند بر لشکر آنها برف
بسیار چنان پیهم بارید که فرصت چشم بر هم زدن نمیداد چار پا
و آدم بی شمار تلف شدند - و بهادر خان از ذوالفقار خان
بی اختیار جدا افتاد و از نصف زیاد بار بردار خزانه تلف گردید -
ذوالفقار خان هر چه توانست خزانه بر شتران بقية الهاک بار
کرده نزد پادشاه زاده فرستاد - و چون دیگر اصلا بار بردار نمانده بود
با باقی خزانه مقام نمود و برف و باران شب و روز می بارید

درین تهلکه هزاره با فوج سنگین آمده بر سر خزانه و مردم پادشاهی ریخت و عجب هنگامه قتل و جدال بمیان آمد و مال و اسباب و عیال و ناموس کمتر کسی از آن آفت محفوظ ماند و آشوب قیامت بر پا گردید - و قریب چهار پنج هزار اسپ و آدم بسیار مع چهار پای بار بار که باقی مانده بود بتاراج و غارت بودند و جانور بی شمار زیر برف آمدند - و کار بجائی رسید که همه نبرد آزمایشان و بهادران کارزار دیده از روی سخت جانی بر سر خزانه پدانه فراهم آمده جنگ رستمانه و تردد مردانه نمودند - و دست از همه ما بخواست برداشته جان خود و خزانه را از چنگ آن جماعه سالم بر آورده غنیمت دانستند تا آنکه هزاره غنیمت بسیار سنگین بار کرده فرار نمودند - چون خبر به بهادر خان رسید فرمود که بار بردار هرکرا یابند کشیده گرفته نزد ذوالفقار خان رسانند و افغانان در دادن بار بردار مضایقه نمودند و میان هم کار بچنگ منجر گردید - و بهادر خان با شتران خاصه خود و بار بردار پسران و خویشان خود را به ذوالفقار خان رساند و تا رسیدن بهادر خان آدم بسیار که قریب پنج شش هزار کس باشند از برف تلف شدند و باقی که ماندند پدر بحال پسر نهرداخته هر یکی جان خود بیرون بردن غنیمت میدادند - بهادر خان که با سپاه خود را بخزانه رساند چون بار بردار که از سرما و برف نیم جان و پوست و استخوان برجائوران مانده بود برای خزانه برداشتن وفا نمی نمود ناچار فرمود خزانه را متفرق ساخته خریطه شمار حواله جماعداران نمودند که بر اسپان بار نموده روانه شدند - درین ضمن بار

هزاره بر راه نمودار گشته پای زد و خورد بمیان آوردند و بهادر خان و ذوالفقار خان بجان بازی تمام بعد سعی و کوشش و کشش تمام خزانه را با جانیهای خود سالم از آن درها بر آورده بکابل رساندند .

الجمال بتحریر وقایع حضور می پردازد - بعده که پادشاه بقصده کرنال پنجاه گروهی دهلی رسیدند جعفر خان را با دیگر کارپردازان برای سرانجام ضروری رخصت دهلی نمودند - مکرمت خان با جمعی از بندهای پادشاهی باستقبال آمده ملازمت نمود - اوائل ذی الحجه حوالی دهلی شرف نزول واقع شد - و روز دیگر سوار شده برای ملاحظه و تجویز مکانهای قلعه نو احداث شاه جهان آباد که از سنه دوازده جلوس برای ساختن آن غیرت خان عرف گامگار را مقرر فرموده بودند و نهم محرم الحرام سنه هزار و چهل هشت بنای عمارت ریخته شده بود و آخر اتمام آن با اهتمام مکرمت خان قرار گرفت تشریف آوردند - بعد ملاحظه تاکید برای بعضی عمارت ضروری که تا رسیدن نو روز جشن سال آینده قابل فرش نمودن شود نمودند - و عاقل خان خوانی و یوسف خان را برای سرانجام و مدد اتمام عمارت گذاشته متوجه اکبر آباد شدند - از واقعه بندر سورت بعرض رسید که علی اکبر اصفهانی حاکم بندر سورت و کهنبایت را هندوئی در اثنای گفتگوی لایعنی بجمدهر گشت لهذا معز الملک دیوان مالوا را که سابق هم تعلقه بندر مذکور داشت از انتقال او مقرر فرمودند - از واقعه مالوا بعرض رسید که جان نثار خان قبول دار سرکار منفسور از زخم جمدهو زمیندار مفعد پیشه که او را دستگیر کرده آورده بودند وقت روبرو آوردن کشته شد .

بیست و یکم داخل اکبر آباد شدند - از جمله دریافت صفای باطن پادشاه روشن دل باتفاق آنکه روزی صد قیل نرو ماده از نظر میگذاشتند تقرب خان یریک ماده فیل نظر خواهش انداخت و آهسته بگوش علاء الملک بطریق اظهار آرزوی دل اشاره بهمان ماده فیل نموده گفت که اگر حضرت این ماده فیل را بمن عنایت فرمایند زهی مراد دل من خواهد بود - هنوز سرگوشی تمام نشده بود که پادشاه طرف تقرب خان متوجه شده فرمودند که این ماده فیل را بقو بخشیدم - بعرض رسید که ایک الماس تراشیده بوزن صد و هشتاد رتی از کان تعلقه قطب الملک برآمده - حکم شد که باو بنویسند که الماس مذکور را بقیمت در آورده دروجه پیشکش مقرری بحضور ارسال دارد - چون قیل از رسیدن حکم عبد الله قطب الملک الماس را حواله الماس تراش نموده ده رتی ازو تراشیده بود همان روز که حکم رسید آن سنگ فا تراشیده پیش بها را همان قسم از راه اطاعت امر بحضور ارسال داشت - بعد رسیدن حضور که هفتاد رتی دیگر ازو تراشیده شد صد رتی بی جرم شفاف خالی از عیب برآمد یک لک و پنجاه هزار روپیه بقیمت در آمد - و بیست هزار روپیه ریزه تراشیده او نیز بقیمت رسید - قضا را همان روز شامه عنبر بصورت قندیل بوزن هفتصد توله بقیمت پنجاه هزار روپیه از نظر گذشت و بخاطر خیر اثر رسید که آن شامه را در طای مشبکه گرفته بانواع جواهر و ریزه آن الماس مرصع نموده آن الماس صد رتی را بالای آن نصب نمودند که جمله دولک و پنجاه هزار روپیه قیمت آن قندیل بی عدیل گردید - با یک لک و پنجاه هزار

روپیه نطف نقد و باقی خرید جنس از احمد آباد باب مکه متبرکه و مدینه منوره که در آنجا مضاعف ازرد مصحوب سید احمد سعید که سابق نذر بمکه معظمه برده بود روانه آن مکان شریف نموده فرمودند پنجاه هزار روپیه را نقد و جنس بشریف مکه دهند باقی به بیچاره و مساکین و مستحقین آنجا رسانند - و قندیل را در یوسف منوره بیاورزند - پادشاه زاده محمد شجاع را یک قطعه لعل و غیره بقیدت یک لک روپیه عطا نموده بصوبه بنگاله مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش را از کشمیر طلبیده صوبه دار دکن ساختند - حسن بیگ خویش علیمردان خان را که بیایه هزار و پانصدی رسیده بود صوبه کشمیر مقرر فرمودند •

روزی فیصل مستی در مقابل راجه بدن سنگه که رو بروی پادشاه ایستاده بود حمله نموده راجه را بایکی از همراهان او که بقصد خلاصی راجه خود را بمدد رسانده بود زیر دندان کشید راجه زبردندان آن بلا سیاه چندهر کشیده بخرطوم او زد درین ضمن چرخي بان چرخي هارا آتش دادند راجه با رفیق خود از میان هر دو دندان فیصل بلا آفت برآمده مورد آفرین گردید خلعت و پنجاه هزار روپیه منجمله مطالبه ذمه واجب الادای او انعام مرحمت نمودند - بهادشاه زاده محمد اورنگ زیب که بدرباری اتک رسیده بموجب حکم توقف و زبیده بود حکم شد که بصوبه ملتان که در اقطاع او مرحمت نموده بودند برود و سی لک روپیه در همان صوبه عنایت نمودند - قلعه داری اکبر آباد بباقی خان فرموده موازدم ربیع الاول پراہ دریا متوجه شاه جهان آباد که مسمی بدار الخلافت ساخته بودند شدند •

بیست دویم شهر مذکور نزدیک قلعه زمییدند چون در مدت هشت سال بخرچ مبلغ شصت لک روپیه ابتدا باهتمام غیرت خان بعد بداروغگی اله وردی خان که اتمام آن به مگرمست خان تعلق گرفت عمارت قلعه گردون اساس و مکانهای آسمان پایه اندرون محل و بیرون خاص و عام و حمام در سنه بیست جلوس که پادشاه در کابل تشریف داشتند صورت اتمام گرفته بود بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و پنجاه و هشت مطابق بیستم فروردی سنه بیست و یک جلوس بعد انقضای شش ساعت زمانی که فیروز پرتو افروز برج نور بنظر سعد صاحب خانه و قران مشتری و طالع اسد بود در قلعه شرف نزول واقع شد - چهار لک روپیه نقد و لک روپیه را مرصع آلات به بیگم صاحب قدسیه عنایت نمودند - بهمین دستور بهمه پرده گیان حرم و پادشاه زادهها و امرا خلعت و نقد و جواهر عطا نمودند - و دارا شکوه را سی هزار سی هزار سوار نمودند - سعد الله خان و غیره صد امیر دران روز باضافه و عنایات دیگر مفتخر گردیدند - و تا بیست روز دامن آرزوی امیران و فضلا و صلحا و شعرا و ارباب طرب از انواع انعام و عطای زر و گوهر سالامال بود از حافظان و نغمه پردازان ایران و توران و کشمیر و رقصان چادرفن عالم آشوب ذکور و اناث هند طبق طبق زر و گوهر یافتند و اکثر اهل حرفت که هر یکی از گذراندن گلی از باغ صنایع خود بانعام دامن دامن زر سرخ و سفید کامیاب گردیدند - و ذخیره سالها اندوختند و خانه نماند که در شادی بربی او مفتوح نگردید و کانه نبود که شمع مراد دران خانه فروخته نشد - از جمله تاریخ

صاحب طبعان این تاریخ پسند افتاد

• ع •

شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد

الحق تا چشم گردون نظر لطف برگهواره نشینان ارض این کهنه

سرای انداخته چنان شهر و چنین عمارات عالی ندیده • بیت •

تعالی الله چه شهر است اینکه از شان

گذشته هر بنای او ز کیوان

ز طرحش هند زیب و فر گرفته

جوانی را جهان از سر گرفته

جهان را گر به از خود یاد باشد

همین شاه جهان آباد باعد

به مصر از وسعت او تا خبر شد

ز رشک از شام غم باریک تر شد

چگر از غیرتش خون شد بمن را

عقیق او گواه است این سخن را

ز خوبی های او هر که کند یاد

رود صد دجله اشک از چشم بغداد

ز خاکش مشک چین بومی کند وام

خطا باشد دران بردن ز چین نام

درینولا از عرضه داشت علیران خان بهرض رسید که عبد العزیز

خان بآر لشکر کشی بر سر نذر محمد خان نموده بلخ را محاصره

کرده حکم شد که بهادر خان و راجه بیتهداس و غیره بیعت امیر

خود را نود هلدردان خان رسانند که موافق تجویز او بماند

نذر محمد خان روانه شوند - رای رایان که از مدت تارکسا علائق روزگار گشته در بخارا منزوی بود باز به جاذبه الفت آلودگی دنیا که ریش و محبت او در دل و جگر انسان جا گرفته گریبان گیر او گشته بحضور آورد و بمنصب هزاری ذات دو صد و پنجاه سوار و خدمت دیوانی کل دکن ضمیمه فوجداری بکلانہ مفتخر گردید *

ذکر سوانح سال بیست و دوم از جلوس سنه هزار

و پنجاه و هشت هجری

جشن آغاز سال بیست و دوم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و هشت بدستور هر سال رونق افزای شهر و عمارات تازه و فیض زیاده از اندازه صالح و طالع صغیر و کبیر گردید - پادشاه زاده محمد مراد بخش را که از تغیر شایسته خان صوبه دار دکن ساخته بودند و بعد از فراغ هر دو جشن بانواع لطف و عنایات مفتخر گردیدند مرخص گشت بمنصب بیست هزار پانزده هزار سوار سر فرازی بخشیدند - و شه نواز خان که از مالوا بطریق عاریت بدکن رفته بود اتالیق پادشاه زاده محمد مراد بخش مقرر گردید پنجهزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه اصل و اضافه سرافرازی یافت - چون خبر مصالحه عبد العزیز خان بنذر محمد خان رسید بهادر خان را که مع فوج مرخص فرموده بودند موقوف نمودند و صوبه ملتان باو مرحمت نموده بدیوانیان فرمودند که چون بهادر خان مدت بیجاگیر برده طلب مابین ایام او را عوض مطالبه محسوب نمایند شیخ فرید پسر قطب الدین که بعد از مامور شدن بکومل کابل از حکم انحراف ورزیده بود بی منصب و بی جاگیر نموده

روزینه عطا فرمودند .

از عرضه داشت خواص خان قلعه دار قندهار و زبانی منبیهان
 بعرض رسید که شاه عباس چهارم ربیع الاولی سال بیست و یکم
 از جلوس با لشکر بسیار بعزم تسخیر قندهار از صفهان برآمده
 هفتم شعبان بمشهد مقدس رسیده یکی از امرای خود را پیشتر
 بهرات (121) روانه نمود که آنجا رسیده ده هزار سوار برقنداز
 که موافق معمول از تاجیکان خراسان که وقت مهم پیش قدم
 می باشند و بیعلوفه رفاهت و جانفشانی می نمایند و پنجهزار
 بیلدار و دیگر مصالح قلعه گیری موجود سازد و شنیده می شود
 که شاه اراده دارد که چون در ماه دی و بهمن فوج هندوستان
 از وفور برف و بند بودن راه بکومک قندهار نمی تواند رسید خود را
 در ایام مذکور بپای قلعه برساند - و نیز ظاهر شد که شاه قلی
 نام را که با نامه بخدمت حضرت اعلی روانه ساخته بود بقندهار
 رسیده روانه حضور گردید - حضرت جهانبانی بعد از استماع این خبر
 سعد الله خان را که صاحب السیف و القلم گفته می شد بایک
 صد و سی و پنج امیر نامی روشناس بسرداری پادشاه زاد با
 فرهنگ رستم جنگ محمد اورنگ زیب برای رخصت کومک
 قندهار مقرر نموده حکم نمود که شصت هزار سوار و ده هزار برقنداز
 طومار فوج تیار نمایند که اکثر آن از سادات بارهه و ازبکیه و افغانان
 و راجپوتیه باشند از مردم ایران کمتر داخل فوج هندی نمایند - و بنایب

دارا شکوه که در لاهور بود حکم رفت که هرگاه شاه قلی ایلچی ایران
 آنجا رسد نگذارند که پیش بیاید - درین ضمن بعرض رسید که علی
 سردار خان بموجب نوشته قلعه دار قندهار پنجهزار سوار و هزار
 برقنداز بصرداری کاکرخان و راجه امرسنگه و نورالحسن بخشی
 احدیان کومک روانه نموده و پنج لک روپیه خزانه همراه آنها
 بی آنکه مامور کرده روانه ساخت - سویم ذی قعدة پادشاه زاده
 محمد اورنگ زیب را با همراهان بانواع عنایات مفتخر و مرخص
 ساخته خود نیز متوجه لاهور شدند •

خبر واقعه اعظم خان که صوبه دار جونپور بود بعرض رسید
 ملتفت خان و میر خلیل و میر اسحاق پسران او را خلعت
 ماتم و اضافه مرحمت نمودند و صوبه جونپور بمعتمد خان
 مقرر فرمودند - ابتدا بخاطر گذشته بود که پادشاه زاده محمد
 اورنگ زیب را از دارالخلافه بیشتر روانه سازند باز چنان
 مقرر گردید که تا لاهور بل تا کابل بطریق استعجال باتفاق طی
 منازل نموده ملاحظه تصدیق ایام زمستان را از میان بردارند -
 امرای آرام طلب نا آزموده کار باظهار خیرخواهی خلق الله
 بعرض رساندند که سه ماه آذر و دی و بهمن قزلباش تاب سفر و
 مهم ندارد و شهرت اراده رسیدن شاه عباس درین ایام بقندهار
 خلاف عقل است - و خبر کم یابی غله و گاه آن ضلع نیز بعرض
 رسید بخاطر پادشاه این مصلحت پند افتاد که فی الواقع درین سه
 چهار ماه که برق و سرمای محارکش دارد اکثر قزلباش تردد نمی
 نمایند و برای سفر و محاصره قندهار لشکرکشی که فی الحقیقت

لشکرکشی است بعمل نخواهد آمد. لهذا فسخ اراده کابل نموده
 تزار بران یافت که ایام برف و شدت زمستان در قهور بسر یزند و
 نیز انتظار رسیدن امرای اطراف که حکم و گرز برداران برای طلب
 آنها رفته بودند و انتظار خبر تحقیق حرکت نموده شاه عباس
 از پای مزار شاه خراسان می کشیدند - هنوز خبر کوچ و مقام در السنه
 مختلف شهرت داشت و یاران غراغت طلب در تود سرانجام
 چهارنی مذذب خاطر بودند و عزیزان بی بضاعت در خیمه
 گذراندن غنیمت از تصدیع سفر ایام زمستان دانسته شکر حرج و
 مرج و کوچ و مقام بجا می آوردند که بغتتا خبر رسیدن شاه عباس
 بهای حصار قندهار از عرضه داشت قلعه دار انجا بعرض رسید -
 معروض داشته بود که شاه عقل تباه بغرور افزونی سپاه سخت
 جانی را کار فرموده بطریق یلغار با پنجاه هزار سوار قزلباش
 بد معاش و ترکان هزبر خو و تاجیکان ستیزه جو و توپخانه جهان
 آشوب رسیده اوائل ذی الحجه دی ماه الهی که زمین و
 آسمان تختگت لخت برف و یخ گردیده و عالمی در زیر لخت برف
 جان ستان پیاسبانی جان در مانده بود و از وقور باریدن برف و
 یاران جهان چون لشکر کفر و اسلام سفید و تاریک می نمودند از
 ملاحظه رسیدن کوملت و موکب همایون پروای برف و یخ بند راه
 ننموده خود را رسانده قلعه را محاصره نموده هر چند که زود تر
 بفریاد محصوران رسد صلاح دولت است - بعد عرض پادشاه زاده
 ظفر بیکر محمد اورنگ زیب بهمراه و اتالیق سعد الله خان و صد
 و سی و چهار امیر نامدار و روشناسان شیر شکار دیگر که اکثر از

سادات فبره از ما و از بکان پادیه پیمای و افغانان صف ربا و راجپوتان
جان فدا که جمله از سایر و توپخانه هفتاد هزار سوار بودند مرخص
شدند - و احکام بنام صوبه داران و نوجداران و جاگیرداران مع گرز
برداران برای طلب حضور صادر گراید - و پادشاه زاده را بسبب
احتیاط ساعت و عدم فرصت بی آنکه لازمه رخصت بمیان آید
پیشتر برای ملتان مرخص ساختند که خود را به ملتان رسانده
بگردد آوری سپاه و سرانجام مهم پردازد - و خلعت و اسپ و جواهر
و فیل برای پادشاه زاده از عقب همراه عبدالله خان روانه فرمودند -
و دیگر امری ماسور گردیدند که برای نزدیک بنگش رود خود را بکابل و
فندهار برسانند و حکم شد که بندهای قدیم نقدی را سواي طلب
لغایت حال فی نقره روپیه مع تابینان برسانند و جمعی که
نو ملازم اند و سند تیار نشده و منصبداران قدیم و جدید که جاگیر
ندارند سه ماه نقد دهند و سزاولان برای دادنی مقرر شدند و گرز
برداران تعیین شدند که لشکر تا مقدور رعایت سرما و برف و باران
و نشیب و فراز ندموده جریده از علائق غیر ضروری گشته کوچ بکوچ
مرحله پیمای منزل مقصود کردند - درینوقت حسن بیگ نام ترکمان
قورچی باشی شاه ایران از فندهار جدا شده خود را بحضور پادشاه
رسانده بود بعطای خلعت و اسپ و خنجر طلا و چهار هزار روپیه
نقد و منصب هزاری پانصد سوار سرافرازی یافتن خواجهمجان ایلچی
نذر محمد خان را که با نامه و بعضی تحفه رسیده بود خلعت
و اسپ و دوازده هزار روپیه عنایت نموده مرخص فرمودند - غره
زیج اولی خود از لاهور متوجه کابل شدند - روزی که از آب بهت

عبور لشکر واقع می شد هنوز پادشاه از آب نگذشته بودند که
 گرز بردار از قندهار بطریق یلغار در کمال اضطراب بخانه جعفر خان
 میربخشی رسیده زبانی ظاهر نمود که بعد روانگی من خبر دست
 یافتن قزلباش بر قندهار انتشار یافته بود و مطابق آن بلا فاصله
 نوشتجات مصحوب قاصدان و جلواتاران سریع السیر از غزنین
 رسیدند - و جعفر خان بخدمت پادشاه آمده در خلوت حقیقت
 بعرض رساند - اگر ذکر محاصره و نقب دواندن و تردد قزلباش و
 سعی و جانفشانی محصوران که در ابتدا نمودن و آخر کار تاب
 صدمات لشکر خصم نیاوردند مفصل برنگارند بطول کلام منجر
 میگردد - مجمل بزبان قلم میدهد که یک ماه در تودن مورچال
 پیش بردن و نقب دواندن و یورشهای با جلالت نمودن و شب و
 روز از اندرون قلعه تگرگ گولته توب و تفنگ و حقه آتشی و بان
 شرر باریدن و از قلمه بر آمده بر مورچال ریختن گذشت چنانچه
 قریب دو هزار آدم و چار پای بسیار از لشکر شاه کشته و تلف
 گردید و چهار صد و پانصد نفر از محصوران نیز نقد حیات بجا فنا
 دادند آخر از دل باختن شامی بیگ نام از یک و حوصله باختن
 قلعه دار که انتظار کومک نکشیدند صدمات جان ربا از طرف قزلباش
 به محصوران رسیده مغلوب هراس گشته با سرداران شاه رجوع
 نموده پای صلح بمیان آورده قلعه را داد - گویند یکی از جاسوسان
 پخته کار آورده از قلعه بلشکر شاه رفته بر حقیق شب سختی و کمی
 ذخیره غله و گاه فوج خصم و تزلزل رسیدن کومک هندوستان
 مطلع گردیده هر چند سعی نموده بازار لشکر آمدن و خود را بقلعه

رساندن از خبرداری و بندوبست لشکر ایران فتوانست ناچار
 حقیقت برپارچه کاغذ نوشت که از طرف قلع گاه و دانه و
 فرسیدن رسد و شدت برف و سرما حال قزلباش بسختی میگردد
 در اسپان بجز پوست و استخوان و جان نمائند و لشکر پادشاهی
 کوچ بکوچ متوجه فندهار است و لشکر قزلباش در فکر برخاستن
 است و آن کاغذ را بر تیری بسته در احاطه حصار قلعه انداخت
 باوجود اطلاع بر مضمون آن آن قدر مردم قلعه دل باختند هراس گشته
 بودند که هیچ فائده نداد - تا پانزده روز گفتگوی پیام صلح و عهد
 در میان بود آخر کار نهم صفر قلعه دار بر آمده در روز فرصت
 بر آوردن مال و مرزندان خواست روز سویم محراب خان قلعه دار
 شاه داخل گردید و قلعه دار سابق که شرط عدم قبول رعایت
 خلعت وقت ملازمت و رخصت برای عیب پوشی به دیان
 آورده بود باتفاق کاکر خان و ابو الحسن و دیگر همراهان رفته ملازمت
 شاه نمود لکن بدست بعد استفسار بعضی احوال رخصت خواسته
 روانه حضور شد - بعد که ملازمت پادشاه خطا بخش جرم پوش
 رسبد سر خجالت پیش انگنده مطرات اشک بران دمید دست
 که بچه زبان عنبر سیه روئی خود بخواد - گویند در اندک فرصت
 بامی فلجیات بست و زمین داور و غیره توابع فندهار از نردن موج
 محراب خان بتسخیر قزلباش در آمد - شش صد سوار از لشکر ایران و
 نه صد سوار محصوران مغلوب گشته شدند و بکار آمدند و قلعه داران
 که بعد گرفتن عهد امان جان مع همراهان نزد محراب خان آمدند
 و حکم پراق گرفتن آنها نمود بعضی که جوهر غیرت و شجاعه را

تختیار نمودند به پردن اسلحه تن نداده شرط جان سپاری بظهور آوردند و بقیه السیف را مقید ساخته با سردار وصال و عدال نزد شاه روانه ساخت. و شاه بسبب عسرت غله و علف و تلف شدن اسبان و بار بردار از شدت سرما اواخر صفر المظفر ۵۴ هزار سوار تفنگچی با محراب خان قلعه دار درانجا گذاشته خود روانه قوه و هرات شد. از ابتدای محاصره لغایت برخاستن شاه بعد از تسخیر قلعه بدر و نیم ماه نکشید *

الحال چند کلمه از لشکر پادشاه زاده و وزیر اعظم بقید تحریر می آرد که چون وقت روانه شدن پادشاه زاده و سعد الله خان حکم شده بود که تا مقدور خود را زود بقندهار رسانند و اغلب که قبل از رسیدن افواج شاه از ملاحظه هدمات موکب کواکب شمار از پای حصار برخاسته بروی و اگر خدا نکرده تا رسیدن شما قلعه بتصرف قزلباش درآمده باشد باید که خود را گرم و چسبان رسانده فرصت گرم نمودن جا و فراهم آمدن ذخیره تازه نداده بمحاصره قلعه پردازند اما چون پادشاه زاده را در ملتان برای گرد آوری لشکر و سرانجام ضروری و سعد الله خان را در راه بسبب انتظار رسیدن پادشاه زاده و بارش غیرهنگام توقف چند روزه روداد در وسط صفر چون هر دو فوج نزدیک هم رسیدند نوشته خلیل بیگ که برای صفا و پاک نمودن راهها از برف و قطع اشجار رفته بود رسید مشتمل بر اینکه برف آن قدر سرازه و درها را گرفته که اگر دیگر نبارد بعد یک ماه اقل ازین راه تردد بدشواری توان نمود - درین ضمن مکرر خبرهایی وحشت افزای محاصره قندهار و

بتسخیر شاه در آمدن مع احکام تاکید تهدید آمیز زود خود را رساندن از حضور رسید تا آنکه از معاودت شاه بعد حصول مطلب اطلاع یافتند ناچار راه منظور نظر را گذاشته از راه بالای کوههای آسمان شکوه که دو هزار و هفت درجه ارتفاع آن به پیمودن آمد - همه سپاه پیاده گشته اسباب مایحتاج ضروری و غیر ضروری را گذاشته روانه شدند وقت عبور از ان کتللهای هوش ربا که شاه و گدا افتان و خیزان بهزار دشواری طی مسافت مینمودند عجب هنگامه هرج بر خلق الله گذشت و بار سرداری که داشتند اکثر زجاهاى صعب افتادند که از آنها نام و نشان نماند و بسیاری از شدت سرما از پا در آمدند که پرنخاستند و نوکرو غلام و پاجیهایی نمک بحرام هر که خالی میگرفت منت عظیم بر آقا میگذاشت و غله و گاه همه جنس ماکولات بمرتبه کمیاب گردید که نانی بجائی ارزان بود - بدین حال بکابل رسیدند - در آنجا که رفاهیست شد بیک روپیه شکم آدم و چار با بقدر قوت رسی هم سیر نمی شد و چند روز در کابل برای خرید اسب و بار بردار که اکثر پیاده و خانه بدوش بودند توقف نمودن ضرور گردید - بعد از آنکه اوائل ربیع الثانی از کابل کوچ نموده بغزنین رسیدند علف اصلا یافت نشد مگر برای مردم خاص غله روپیه را یک آثار و گاه یک و نیم آثار بتصدیح تمام بهم می رسید کار بر لشکر تنگ گردید - و خبر رسید که از غزنین تا قندهار بمسب تسلط قزلباش جنس خوردن انسان و چار پا مطلق نایاب است - جملة الملک سعد الله خان حقیقت را بحضور معروض داشت - در جواب حکم رسید که هر ملکی گویی رفاهیست

طلبی نمی باشد بهر وجه خود را بقندهار رسانده قزلباش
 بدمعاش را فرصت فراهم آوردن ذخیره قلعه و استقامت ندهد
 و غلهٔ محالی قندهار را که قابل فروش شده نگذارد که بدست مردم
 قلعه درآید و بتصرف خود درآورد - لهذا در لشکر صفائی نمودند
 که از غزنین آذوقهٔ مابین راه بردارند و بعد مقام پانزده روز کوچ
 کرده بتقریب فوج پرداخته هفت فوج قرار دادند و هر اول و
 دروغار و جرنقار و چنداول مقرر کرده در سه کوچ بقلعه رسیدند
 که از گل ساخته اند و در سرحد واقع است و قزلباش بتصرف خود
 در آورده باز از سفیدن رسیدن اقواج قلعه را خالی گذاشته رفته بودند -
 درین اوان ملک حسن نام زمیندار نواح قندهار که بحسب ضرورت
 بمحراب خان ملاقات نموده بود از قلعه گریخته خود را فرزند سعد الله
 خان رسانده ملازمت بادشاه زاده نمود خلعت و خنجر مرصع و ده
 هزار روپیه نقد یافت - و چهاردهم جمادی الاولی نزدیک باغ گنج علی
 مقابل قلعه قندهار رسیده فرود آمده بتهدیه فراهم آوردن آلات و
 اسباب مورچال بندی و نقب کردن پرداختند - و روز سیوم راجه
 بهار سنگه و غیره جمعی از بندهای کار طلب طرفی از اطراف
 قلعه را خالی دیده بی اطلاع سردار بازینهای جلالت و کمند
 جرات بطریق فدویان جانبازی که تاز در فرز و نشیب دامن کوه
 و پناه حصار خود را رسانده مسلحی خود ساختند مردم - قلعه دار که
 خبردار شدند از سرداری تنگ و انداختن حلقهٔ آتش و سنگ و
 اقسام آتشباری آن قدر گول و بغریق و انواع آلات جان ستان باریدن
 گرفت که جمع کثیر از یندهای پادشاهی ضایع شدند و آوازه

دستگیر عظیم و نائبر دار و گیر پریم باخذ گردید - سعد الله خان
 برین معنی اطلاع یافته براجہ پیغام داد کہ اگرچہ چنین جرأت
 بیحکم نمودن بیجا واقع شد اما الحال از آنجا حرکت نمودن
 و برخاسته آمدن باعث شوخی مردم قلعه خواهد گردید باید کہ
 دل را قوی داشته از چوبهای اشجار جنگل پناه ساخته استقامت
 ورزند و ما را از اطراف مستعد کرمک دانند و در آنجا بعد
 مشقت و تودہ بسیار رضائع شدن آدم بی شمار مورچال قائم نمودند •
 الحال چند کلمہ از رویداد حضور بقید تحریر می آرد کہ
 بعد از کوچ پادشاه از حصن ابدال بعرض رسید کہ شاه وردی بیگ
 فرستادہ شاه عباس با نامہ بکابل رسیده حکم شد کہ گرز بردار رفته
 اورا بحضور بیارک در منزل باغ فرح کہ خبر آمدن شاه وردی رسید
 چون در همان روزها شایسته خان و جعفر خان از احمد آباد آمده
 بود حکم فرمودند کہ اورا نزد شایسته خان و جعفر خان کہ جوار هم
 فرود می آمدند برودہ در مجلس واحد حاضر سازند و امر نمودند
 کہ نامہ اورا نگرفته از زبان ما بگویند کہ چون ما را نظر بر صحبت
 دیرینه و موروثی شاه بود یکی از خواصان حضور را قلعه دار قندهار
 ساخته بودیم اگر میدانستیم کہ از ایشان چنان حرکت بظهور خواهد
 آمد یکی از امرای رزم دیده تجربہ کار آزموده را قلعه دار می نمودیم
 کہ تا جان باقی داشت در محافظت قلعه خود را معاف نمیداشت
 چون خلاف توقع بعمل آمد هرچہ عرض دارد گله ندارد - و خبر
 روانہ شدن شاه قلی با نامہ چون قبل از رسیدن خبر محاصره قندهار
 رسیده بود و در همان روزی خبر رسیدن شاه بهای حصار قلعه رسید

شاه جهان بادشاه (۶۹۳) سنه ۱۰۵۹

بنا برآن حکم نمودند که شاه قلی را در لاهور نگاه دارند فی الواقع هرگاه رشته محسب و الفت از غبار کدورت آلوده گشته باشد دیگر در فرستادن نامه و رسول و گرفتن آن چه لطف دارد باظهار یکرنگی دوررنگی منافعی رویه اخلاص کیشان سلفه است بعده فرمودند که شاه وردی بیگ در جلال آباد رفته توقف ورزد بعد رسیدن کابل هر دو فرستاده او را باعزاز رخصت خواهم نمود درین ضمن پریشانی شاه وردی بیگ بعرض رسید ده هزار روپیه مرحمت نمودند - اوائل جمادی الاولی داخل دارالملک کابل شده روز چهارم بخانه علیمردان خان تشریف بردند از جمله پیشکش یک لک روپیه جنس قبول نمودند *

ذکر سوانح سال بیست و سیوم جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و نه هجری

. غره جمادی الاخری جشن آغاز سال بیست و سیوم موافق سرانجام سفر صورت اتمام یافت - چون باقی ذکر فساد که میان نذر محمد خان و عبد العزیز خان و سبحان قلی خان رو داده و بعد هنگامه داروگیر تمام نذر محمد خان باسلطنت خود جا گرفت بتفصیل بتحریر در آوردن در فرصت وقت نمی گنجد ما حاصل ضروری بزبان خامه میدهد - بعده که حضرت اعلی خواستند فرزندان و متعلقان نذر محمد خان را نزد او روانه نمایند و نوشتجات نذر محمد خان نیز مکرر برای طلب فرزندان و وابستگان مع مدد خرج باظهار پریشانی رسیده بود عبد الرحمن را با دیگر همراهان که در سال و ده ماه در خدمت پادشاه مانده بودند بخلعت و خنجر و شمشیر و دیگر

مرجع آلات مع اسب خاصه با ساز طلا و سی هزار روبیه نقد
مرحمت نمودند و یک لک روبیه مع فیل روز رخصت متعلقان
برای نذر محمد خان بموجب طلب او فرستادند و یک لک روبیه
سابق همراه عبد الرحمن و محمد مراد ایچی نذر محمد خان
روانه ساخته بودند و خسرو پسر نذر محمد خان بسبب دل‌بندی
لذات هند برفتن نزد پدر راضی نشده در جرگه بندهای پادشاهی
در آمد جمله متعلقان نذر محمد خان سه لک روبیه مدد خرچ
سوی زیور و آنچه بیکمها رعایت نموده بودند لغایت رخصت
مرحمت شد •

از واقعه فوج قندهار بعرض رسید که بهادر خان روهیله که
از سرفوجان تهور پیشه بود مرحله پیمای منزل آخرت گردید و
نوکران پیش قرار و معتمد او را پادشاه زاده و سعد الله خان در جرگه
بندهای پادشاهی و خود منسلک ساختند و هفت پسر از او
مانده بودند از آن میان دلیل خان نام پسر کلان را که پانزده سال عمر
داشت هزاری پانصد سوار نمودند باقی پسران را منصب و یومیه
در خور عمر آنها مرحمت فرمودند. هفده نفر از همراهان محراب
خان خود را نزد پادشاه زاده رسانده بعطای منصب و خلعت و نقد
سرافرازی یافتند •

الحال بتحریر باقی احوال لشکر پادشاه زاده و حقیقت
محاصره سی بردازد از یک طرف جماعه الملک سعد الله خان بعد
ترود نمایان و کشته شدن مردم بمیاد موچال و نقبهارا تا زیر خندق
رساند. رستم خان و قاسم خان و دیگر کار طلبان جانباز از طرف دیگر

مورچال و نقبها را تا کنار خندق و نزدیک دروازهها رساندند اما چون صحراب خان در جنگهای روم جنگ و قلعه داری بسیار نموده کار آزما و آزموده کار بود از پای قلعه شب و روز چنان تگرگ گونه تغنگ و گولهای زمین کوب توپ و حقههای آتش بار و باتهای شرفشان می بارید که بعد رسیدن مورچال پای قلعه فرصت نرود و کار دیگر نمی دادند بلکه اکثر زمین نقب را از ضرب گولهای کوه ربا ضاع و نابود می ساختند و در هر یورش چندین هزار سرسراو باتهای لشکریان مصالح پر کردن خندق می گردید - و فائده نرود بر روی کار نمی آمد - و هر دفعه که قزلباش بر آمده مقابل طایفه لشکر شده بر مورچال می ریخت از طرفین قتل و اسیر می گردیدند و نبردهای عظیم رومی داد گاه از مردم لشکر بدست قزلباش می افتادند و بلعه می بردند و گاه قضیه بر عکس خود رو می داد درین ضمن روزی جمعی که از مردم قزلباش گرفتار شده آمده بودند از زبانی آنها مصروع گردید که شاه عباس بعد از رسیدن هرات چند امیر کارطاب رزم جوی خود را به سرداری موقتی قالی خان قورچی ناشی که از جمله بیعت امیر و سی هزار سوار می شوند برای کومک صحراب خان و مقابل لشکر هندوستان تعیین نموده از آن جمله سه چهار هزار سوار بطریق قراولان هراول نزدیک رسیده اند - درین اوان یکی از نندهای قدیم بادشاهی که در لشکر ایران گرفتار آمده خود را پایند نوکری ساخته بود بطریق جاسوسی از انطرف تعیین شده داخل فوج گشته نزد قلیچ خان که سابق از تابعان او بود آمده از رسیدن دو سوار قزلباش

از زمین و یسار و از انجمله در سه هزار سوار جدا شدن بقصد
 تاخت کبی آگاهی داد درین ضمن خبر رسیدن قزلباش و ریختن
 بر سر کبی بیخبر و مقتول و زخمی ساختن جمعی کثیر و بتاراج
 بردن و امیر نمودن چارپا و آدم بسیار اندک شمار یافت و معا شترهاقتان
 و فیلداتان و استرمانان فریاد گنان رسیدند که فیل و شتر و دیگر
 چارپا قطار قطار بدیش انداخته بودند - رستم خان که از بهادران یکه تاز
 و رستم زمان گفته می شد برین خبر اطلاع یافته بی آنکه مامور
 گردد سوار شده تعاقب قزلباش نمود چهار پنج گروه جریبی تاخته
 بخصم رسیده بعد مقابل شدن اول جنگ گواه تغنگ و بان و تیر
 بمیان آمد بعده کار بمجاریت یراق کوه رسید از هر دو طرف نبردهای
 صعب رو داد و مکرر بر یکدیگر غالب و مغلوب گردیده طرفین داد
 تردد و مردانگی بظهور آوردند و مردم بسیار از هر دو طرف کشته و
 زخمی شدند - آخر کار فیلان و چند قطار شتر و گاو و استر و اسب خود و
 آنها را هرچه بقوانستند بدست آوردند مراجعت نموده نزد پادشاه زاده
 آورده مورد آفرین گردید - و صبح آن بتواتر خبر رسید که سی هزار
 سوار قزلباش بسردازی چند امیر نامی که از انجمله نظر علی خان
 حاکم اردویل و علی قلی خان و مرتضی قلی خان از سپه سالاران
 مشهور ایران رسیده اند ازین طرف بار دیگر رستم خان و قلیج خان
 با جمعی دیگر از امرا و راجها و فیلان صف ربا قریب ده هزار
 سوار و توپخانه بی شمار مقابل آنها تاختند بعده که علامت سپاه
 و گرد سیاه لشکر قزلباش نمودار گردید سادات زره پوش و
 افغانان مدد هوش و مغلان یکه تاز و راجپوتان رزم طلب هندوستان

اسپان بچولان در آوردند و سرداران ایران پا بمعرکه کار زار گذاشتند اول بواسطه گوله و توپ و بان جان ستان فائزه زد و خورد اشتمال گرفت و هر سه فوج قزلباش اسپان تاخته و شمشیرهای آبدار آخته از اطراف فوج هند در آمده بازار دار و کپور را گرم ساختند و حملهای مرد ربا بر روی کار آوردند و از گرد و غبار سم اسپان هر دو طرف جهان در چشم دلباختگان سیاه و تیره گردید و مردان رزم آزمای جان نثار آن غبار را کحل الجواهر دیده خوبش و سرمه دیده خوبان تصور نموده توتیای چشم ساخته شرط جان سپاری بجا می آوردند

در آمد چنان در فغان کوس کین * که چون نبض می جست از جازمین ز باریدن تیغ آتش نشان * نمی شد برون از تن کشته جان و فوج قزلباش از چپقلشهای نمایان کار بر لشکر هند رستان تنگ آورده چند بار فوج مقابل خود را برداشته نزدیک بود که چشم زخم صعب و شکست عظیم بفوج بادشاهی رسانند درین ضمن رستم خان که اسم با مسمی و رستم زمان بود باتفاق علیج خان و واجهای تهر نشان فیلان مست را پیش رو گذاشته زنجیر بر پای فیلان سواری خود انداخته بدکدهی مردم دل باخته پرداخته مستانه وار قدم پیش نهاده شرط توددی که لائق فدویان جان نثار می باشد بجا آورد و بعد بباد فنا رفتن سرهای بی شمار و کوشش و کشش بسیار که مبارزان نره پوش خود را بر قلب خصم زدند و مثل محمد معین پسر سادات خان و خواجه خان و فیره سرداران نامی بکار آمدند و چه می کثیر از مردم غیر مشهور کشته و زخمی گردیدند

قدم ثبات قزلباش ار جا لغزید و راه فرار اختیار نمودند و اسب و استر بسیار غنیمت بدست آورده بخدمت پادشاه زاده مراجعت نمودند - و قبل از رسیدن عرضه داشتند فتح جنگ از طرف پادشاه زاده با نام و رنگ شاه وردی بیگت را که نامه شاه ایران آورده بار نیافته در جلال آباد مقصوب گردیده در رکاب پادشاه همراه بود بار دیگر زبانی در جواب نامه ناخوانده پیغام دادند که شاه غفران پناه شاه عباس گلان که قدر دان و اخلاص مند ما بود و از سی سال رشته اتحاد را مرعی می داشت از دنیا رحلت نموده هر آنچه از ان حاندان عالی چشم داشتیم از راه تقاضای سال خلاف آن بعمل آمد و طریق بزرگان خون را مراعات نه نمودن الحال هر چه خدا خواهد و از ما برآید بظهور خواهد آمد و ده هزار روپیه دیگر بشاه وردی بیگ عنایت نموده مرخص ساخته سزاول همراه داده بقندهار نزد پادشاه زاده محمد اوزنگ زیب روانه نمودند و حکم نوشتند که از قندهار نیز گرز بردار همراه کرده نزد شاه روانه سازند - آنچه از صعوبت و مکروهات و گرانی و کمیابی غله و کاه بر لشکر در ایام محاصره قندهار گذشته و آخر فائده آن بظهور نیامده بتحریر تفصیل آن پرداختن بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد - و چون خبر شدائد مذکوره بدیم بحضرت اعلی رسید و دانستند که در امتداد محاصره جز تلف شدن سپاه فائده مترتب نخواهد گردید بیادشاه زاده حکم صادر نمودند که بتقاضای مصلحت وقت همت تعخیر قلعه را بر سال و وقت دیگر موقوف داشته از پای قلعه برخاسته بیاید - و بیادشاه زاده دارا شکوه فرمودند که

تا رسیدن خبر پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بنوین در کابل ترقف نماید و حرد اوائل رمضان المبارک متوجه دارالسلطنت لاهور شدند همینکه منزل اول شرف نزول واقع شد خبر هزیمت یافتن قزلباش بعد مغلوب گردیدن افواج پادشاهی که زیاده از حد تشویش خاطر داشتند رسید بامش تفریح طبع مبارک گردید حکم نواختن شادبانه تا سه روز نمودند و بسعد الله خان و رستم خان و قلیچ خان و همه امرا اضافه مرحمت فرمودند - و پادشاه زاده بعد از محاصره چهار ماه که قریب دوسه هزار آدم و چهار پنجهزار جانور بمعرض تلف در آمدند از پای قلعه برخاسته روانه حضور شدند - و حضرت پادشاه هیجدهم شوال داخل سواد لاهور گردیدند - و اوائل ذی القعدة دارا شکوه و جمله الملک بحضور رسیدند و وسط ماه مذکور پادشاه زاده محمد اورنگ زیب رسیده ملازمت نمود و رستم خان با چند توپ و نشان و اسپان قزلباش رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده مورد آفرین و نصیب گشت و بجایگزین مرخص فرمودند *

از واقعه دارالخلافه بعرض رسید که مکرمت خان حارس برحمت حق پیوست بجای او جعفر خان را مقرر فرموده مرخص ساختند خلیل الله خان را از تغییر جعفر خان میر بخشی نمودند پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را بصوبه داری تهنه ضمیمه صوبه ملتان مقرر فرموده مرخص ساختند - دراردهم ذی الحجه از دارالسلطنت متوجه دارالخلافه شدند علیمردان خان را که از کابل آمده ملازمت نموده بود بصوبه داری کشمیر سراسرازی بخشیدند و فرمودند که خود بکابل رفته عبد الغنی را نیابت کشمیر مقرر نماید و یازدهم

سنه ۱۰۶۰ (۷۰۱) شاه جهان بادشاه

مهرم الحرام [۱۰۶۰] داخل دولتخانه دارالخلافت شدند و همان روز پادشاه زاده محمد مراد بخش از دکن بسبب فایده موافقت هوا و صورت نگرفتن بند و بصت بحضور رسیده ملازمت نمود و از اصل و اضافه دوازده هزاره ده هزار سوار دو اسبه و سه اسبه مرحمت فرمودند - و جمله الملک سعد الله خان که از ابتدای نوکری بممد جوهر ذاتی و موافقت طالع هر ماه و سال بر رعایت اضافه و دیگر عنایات مریدانی می یافت بمراتب هفت هزاره هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسبه و سه اسبه و یازده کروز دام اتمام دوازده ماهه که بعد از آصف خان خانخانان هیچ امیر بدین پایه نرسیده بود و سواى پادشاه زادهها دوازده ماهه عطا نمی شد معزز و مفتخر گردید .

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس مطابق

سنه هزار و شصت هجری

روز جشن حافظ مومن که از حافظان موسیقی دان مشهور شاه ایران گفته می شد بحضور رسیده تصنیف بنام حضرت اعلیٰ درست نموده خواند خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت نموده در زمره بندهای پادشاهی درآوردند - چون خبر ترمذ مفسدی میواتیان متواتر بعرض رسید کیسری سنگه ولد راجه جی سنگه را برای تنبیه آن جماعه بدسگال مقرر فرموده پرگنه گمان پهای را بطریق وطن عنایت نمودند - رگه پاته داس پیشکار سعد الله خان که بجوهر استعداد کاردانی منظور نظر پادشاه قدر شناس گردیده بود بعطای قلهدان طلا و خلعت پیشگاری باستقلال دیوانی تن مفتخر ساختند - راجه

کیصری سنگه که برای گوشمال طائفه بدمال میوات، تعیین شده بود چهار پنجهزار سوار و شش هفت هزار تفنگچی و تیرانداز نوکرساخته شرط سعی در قطع شجر حیات و استیصال آن قوم خصمان مال بجا آورده زن و فرزند آنها را اسیر نموده مفسدان بقیة السیف را اخراج نمود بعد عرض هزار سوار اضافه مرحمت نمودند *

روزی وقت گذشتن اسپان معنک از نظر قاضی القضاة محمد سلیم که از نزدیک اسپان می گذشت از شوخی یک اسپ پای ثبات قاضی بدر رفت و ضرب صعب به پای او رسید و سه ماه صاحب بستر گردید بعد صحت چون در همان روزها فراست خان ناظر محل رخصت کعبه الله خواسته بود و همراه او یک نلک و پنجاه هزار روپیه برای شریف و مستحقان کعبه الله مقرر نموده بودند بعد صحت یافتن قاضی سلیم نیز برفاقت فراست خان مامور گردید این معنی موافق رای سلیم قاضی محمد سلیم نیامد و از پا بندی الفت دنیا عذرهای نامسموع بمیان آورد و حضرت بعد استماع عذر لنگ او عوض هزاری منصب و خدمت ده هزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند و قاضی خوشحال بجای قاضی سلیم قاضی القضاة حضور گردید *

کفار کُل ایام صیام که عبدا و سهوا خورده شد موافق شصت سال از عمر شریف بتجویز فقها و فضا بیعت هزار روپیه بمستحقان و محتاجان رسانده حکم نمودند که هر سال آخر ماه رمضان سوای سی هزار روپیه که در عوض فطره روزه و غیره باهل استحقاق مقرری می رسانیدند بیست هزار روپیه دیگر به نیت

کفاره روزه بضعفا و در ماندگان می رسانده باشند - ملا شفیعایی یزدی که فاضل و شاعر و صاحب طبع تجارت پیشه به بقدر سورت از ایران رسیده بود بمدد طالع او حقیقت او بعرض رسید پنجهزار روپیه خرج از خزانه سورت حکم نموده بحضور طلب داشته خلعت واسپ و منصب هزاری صد سوار عطا فرموده بمجرای دورقت مامور ساختند - بعرض رسید که سلطان محمد خان قیصر روم سید محیی الدین نام از نیاثر حضرت سید عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه را با نامه و تحف و تبرک روانه بارگاه ساخته و به بقدر سورت رسیده حکم شد که گرز برداران مع فرمان و خلعت و ده هزار روپیه تفخواه بر خزانه سورت رفته بیارند و پانزده هزار روپیه حکم در دیوانیان برهانپور و مالدور و مالوا نمودند - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با پسران از ملتان آمده ملازمت نموده بعد چند روز باز مرخص گردید *

غرة ربیع الاول این سال اواخر اسفندار متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند و غرة ربیع الثانی که اتفاق جشن نوروز افتاد بباغ فیض بخش دار السلطنت لاهور شرف نزول فرمودند - علیمردان خان از کشمیر آمده ملازمت نمود حکم شد که متصدیان پیشکش نذر روز یکشنبه را تا یک سال بملا محمد شفیع یزدی میداده باشند - رخصت عبد الرحمن نذر محمد خان پدر او سابق بقید تحریر در آمده بعد رسیدن نذر محمد خان بحکومت قوریند مرخص گردید - و یادگار نام را که از امرای نامدار بلخ بود برفاقت و رسانیدن او مع فوج حضور مامور نمود - سبحان قلی خان برین معنی اطلاع یافته چون دانست که نذر پدر جمعیت

نماینده با سینه عاقبت تپناه پرسرپدر و بلخ آمد و نذر محمد خان منصور گردیده بدفع شریمرنا بر خورن از پرداخت بعد عرصه بر نذر محمد خان تنگ آورد ناچار نذر محمد خان عبد الرحمن را از راه برگردانده نزد خود طلبید - بعد که عبد الرحمن بموجب امر پدر برگردید ابراهیم بیگ نام منصوب کرد سبحان قلی خان سر راه او گرفته مانع و بیجنگ پیش آمد و ابراهیم بیگ در مقابله اول کشته گردید و همراهان او بر عبد الرحمن غالب آمدند - لشکر نذر محمد خان با پادگار بیگ فرار اختیار نمود و عبد الرحمن بدست قلماتان سبحان قلی گرفتار گردید او را نزد سبحان قلی آوردند و او برادر را محبس ساخت - عبد الرحمن بتقاضای مصلحت با نگاهبانان خود ساخته و عهد و پیمان رفاقت و شریک دولت بودن میان آورده باتفاق آنها فرار نموده خود را بخدمت اعلیٰ حضرت رساند حضرت بادشاه متوجه احوال و همراهان او گردیده عبد الرحمن را منصب چهار هزار پانصد سواد و بیست هزار روپیه نقد مع اسب و فیل و مرصع آلات مرحمت نمودند و همراهان او را نیز موافق تجویز عبد الرحمن در زمره بندهای سرکار در آوردند - وقت توجه از دارالسلطنت طرف کشمیر پسران نذر محمد خان را در لاهور گذاشتند - چون دران سن گرانی غله و امصاف باران عالمی را بغالش آورده بود و شب و روز چندین هزار دستهای مستمندان سوی آسمان برداشته میشد و نانی بجائی خرید و فروخت میگردد روز کوچ از لاهور از اثر دعای شفقای ناان دریای گرم الهی بتلاطم و ابر رحمت بجنبش در آمد